

سخنرانی دانشمند محترم آقای سید
صدرالدین بلاغی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع سخن ما

مصالح اجتماعی است

در گفتار پیش فصلی بفریزه خودخواهی و ارزش آن گفتگو کردیم و گفتیم این فریزه از نیروهای
بروک آفرینش و طرز استفاده از آن پس از دوران کودکی امری خطیری و کاری بسیار دشوار است.

زیرا اگر بیولند محبت نوع اجتماع بر شاخه‌های نیرومند آن زده نشود باعث خرابی و فساد و
سرتا پا بر زبان شخص و جامعه خواهد بود ولی در عین حال وقتی زیر نظر مربیان بصیر در راه اصلاح
اجتماع نفع جامعه استفاده شود اساس آبادی جهان و سرمایه خیر و سعادت بشر خواهد بود.

میزان صحیح برای تشغیل عظم و حیات معنوی بیشک جامعه بیشتر و بیشتر از هوش و عقل‌پشتکار
افراد درجه نوع پرستی بشر دوستی و از خود گذشتگی افراد آن جامعه است. ثروت حقیقی هر ملت تعداد
افراد از خود گذشته و فداکار است که بدنیای بشریت تقدیم میکنند.

تنها فری که زندگی بر کائنات و مصلحین بشر با زندگی مردم عامی دارد اینست که دوزخه‌گی
دسته اول همه جا در عوش کلمه من کلمه (ما) بنکار و فتنه و بجای منافع فردی و شهوات نفسانی تمام همت
و کوشش متوجه منافع عمومی و مصالح اجتماعی شده است.

پایه بشر دوستی پیغمبر اسلام (ص) بقدری بلند بود که بقدری شدت تأثر و تأسف بر جهل و
گمراهی مردم بارها بیم آن میرفت که جهان خود را در معرض هلاک در آورد و باینجهت خدا در
دو آیه قرآن کریم او را تشلیت و دل‌داری میدهد و طوفان اندوه و تأثرش تسکین میبخشد در سوره شعراء
آیه دوم میگوید (فَلَا تَبْخَسْ نَفْسًا إِلَّا يَكْفُلْنَا مُؤْمِنِينَ) یعنی مثل اینست که میخواستی جان خود را در

برسر اجاج و هتاد و بی‌ایمانی گناهان کفاری /
و دیگر در سوره کعب آیه پنجم میگوید (فَلَا تَبْخَسْ نَفْسًا عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهَا الْحَدِيثَ إِيغَابًا بِنِي كَوْمٍ إِزْ شَدَّتْ نَاسَفٌ وَ تَأْتِرُزْ كَفَرُ إِشَانِ نَسَبُ بُوْحَى قُرْآنِ جَانِ خُودِ رَا
بِظَمَرِ هَلَاكِ مِیَاغَتَنِ).

تاریخ پیغمبران تهاغ میدهد از هتاد و اجاج قوم مشرک خود خسته میشدند در باره ایشان نفرین
میکردند و هلاک قوم را از خدا میخواستند ولی پیغمبر رحمة للعالمین در سراسر دعوت و رسالت خود بکبار
لب نفرین نکشود و حتی در شدیدترین لحظات و لاج و تأثر مانند طیبی مهربان نسبت بر پیش تندگو بر
شدت محبت و هفتت و خود میافزود.

در شهر طائف چون پس از فصل رنج و مشقت مغبهان تیف اکتان و شیران خود را بیایگ یکی از اشراف شهر رسانید و از سنگباران مردم در پشت درختهای باغ انواریه اشک از دماغان فروریخت و سکوتی وحشت انگیز مانند سکوت طبیعت پیش از طوفان سرابی او را فراگرفت ولی پس از شکستن سکوت جرسیل رحمت و نیش دعا پییری بر زبان نراند نه تنها درباره آن قوم تفرین نکرد بلکه دستها را بدعا برداشت مانند کسیکه از سوز آب و جفا کار بهای ایشان شداعت و وساطت کند عرفه داشت (اللهم اغفر لقومی الهم لا یلبون) بار خدایا قوم مرا بیامرز و ایشان را بگناهانشان مگزر . زیرا ایشان نداشتند و از روی جهل با آزار پیغمبر دست گشوده اند .

همچنین در میان جنگ احد وقتیکه دلهان او را با ضرب جنگ شکستند وایش را شکستند و پناهش را مجروح ساخته باز زبان بدعا گشود عرفه داشت (اللهم اهد قومی ناهم لا یلبون) آنگاه طلب آموزش و اینجا درخواست هدایت کرد و در هر دو جا بنادائی قوم رحمت آورد .

شوندگان معترن نکته جالب توجه و تعجب اینست که این اظهار شفقت و سیان ذات بوقتی از آن حضرت آشکار شد که در میدان احد آتش جنگ شعله ور شده بود و شمشیرهای جانستان در میان کرد و غبار میدان جنگ مانند برق در دلهای تاریکی های شب میدرخشید و بدیهی است که در چنین لحظه ای آتش انقام و غضب زیاده میکشید و غریزه خود خواهی بصورت شتم و کینه سرتابای شخص را فرا میکبرد و خود را مجهز و مسلح میکند که شدیدترین ضربت کاری را بردش وارد سازد مخصوصاً که زخم و آسیبی از دشمن باور میدهد باشد آری عظمت روح انبیاست که در چنین لحظه های خود را فراموش کند و برای هدایت و آموزش همان دشمنان که قصد جانش شمشیرها کشیده و صفها آراسته اند دست بدعا بردارد .

پیغمبر اکرم (ص) در طی این سیرت عشق اخلاق و اصابت بر بیان و مصلحتین شریباً مؤرد که چگونه در راه اصلاح و تهذیب و تربیت و تعلیم مردم جاهل باید کوشید و بطور تندبها و سرکش های ایشان را بوسیله حلم و بردباری و کرم غلق و مدارا باید جبران کرد و مصلحت و منفعت اجتناع را باغراض و غرایز شخصی ترجیح داد .

اعلام بزرگترین قیمن و آئین است که افرازان را برای هماهنگی با اجتماع و ترجیح منافع اجتماع بر مصلحتهای شخصی و خصوصی آماده و مجهز میسازد .

روح تعاون بقدری در اسلام اهمیت دارد که حتی نماز را توأم باجماعت ساخته و نماز جماعت را به مراتب از نماز بنهائی برتر و بالاتر شمرده است که مسلمین هر نژاد و گویا بهر زبان و دارای هر رنگ و ساکن قاره ای که باشند اسامع آشنا شوند و در پناه خانه مقدس خدادر جامعه های یکرنگ و یکنواخت که رمز از خودگذشتگی و بدور انداختن حدود و امتیازات نژادی و قومی است روابط دوستی و پیوند های اجتماعی خود را تحکیم کنند و هنگام تقدیم قربانی روز آن را دریابند .

همچنین اتفاق و صدقات جاریه و اوقاف و سایر مصارف خیر و مظاهر هر برهه برای در هم شکستن جنگالهای بغل و امساک و غرض برشش است و بیان الهی ناظر بهین است که فرمود (و من یون شح نفسه واولئک هم المفلحون) یعنی شرط فلاح و مبارزه و ستگاری با بغل و امساک است همچنین عبادت روز و برای ایجاد بیروی روحی است که بعد آن شخص بتواند در برابر خواستههای نفسانی شدی عظیم و محکم استوار سازد و بیت خالص و قصد قربت و مبارزه باریا که اسلام در همه اعیان از بیرون خود خواسته برای آنکه کسی علی را برای خود نامی و نظاره و عوام فریبی انجام ندهد و غیره خود خواهی از این راه برای خود منطقه نفوذی بدست نیآورد گذشته از اینها اسلام دلسوزی و همدردی در باره دیگران شرط ایمان و مسلمانن حقیق قرار داده و میگوید - (من ام یتیم با موز السلبین فیاس منهم) یعنی هر کس در اصلاح کارهای مردم گره گشایی از مشکلات زندگی اجتنابی مسلمانان انعام و کوشش نکند در سبقت از مسلمانان نیست این تربیت عالی و نیرومند اسلام چنین دلها را از عشق و ایمان بجامعه اسلامی پر ساخت که اصیل ترین غرائز و مقدس ترین عواطف بشر نمیتوانست رخنه و نفوذی در آن ایجاد کند و مصلحت اجتماع اسلام بر هر مصلحت فردی و خصوصی که روبرو میشدند بیدرنگ آنرا در هم میکشست و در همین مرحله بود که شمیر آبدار یک جوان با ایمان در حضور پیکمیر برای کشتن پدر ماجرا جوییش کشیده شد و چشمهای تماشاچیان را خیره ساخت و شرح این اجمال چنین است :

پیش از ورود پیکمیر به مدینه تشکیل جامعه اسلامی دو قبیله بزرگ مدینه که یکی اوس و دیگری خزرج نام داشت و برای فروشادن همه جنگی که پیش از مسلمان میان ایشان افتراشته بود تصمیم گرفته که عبدالله بن ابی ریبس قبیله خزرج و سلطنت پیکمیرند و در همان موقع عده ای را بشام فرستادند که تا جایی مرصع برای عبادت تهیه کنند تا این اختلافات داخلی تحت ریاست وزیر تاج او خاتمه یابند زیرا در صورت دوام بحران طولی میکشد که هر دو قبیله مغرض بشوند و جای خود را به مهاجران بدهند تسلیم میگردد.

در همین اثنا عده ای از بزرگان مدینه که برای حج بیکه رفته بودند شریفه دعوت اسلام و دلباخته منطق قرآن شدند و اسلام آوردند و با پیشبر پیمان دفاعی منعقد کردند تا کار بهجرت و استقرار مسلمین در مدینه انجامید و سر عبدالله ابن ابی عجمان بدون تاج بیاند و اگر چه عبدالله نیز مجبور شد که ظاهرا اسلام آورد ولی این تا کامی اخمد و کینه شدیدی در دل ذخیره کرد و اگر چه تا حد امکان در قدرت محیط نفس کینه و حسد خود مستور میباشد ولی گاه گاه کوره خاکستر بیکسو میرفت و اشکرها نمودار میشد.

از آن جمله در جنگ بنی المصطلق بود که پس از جنگ بزرگ احد در گرفت و عبدالله نیز بطبع غنیمت و مال در جنگ شرکت کرد هنگام برگشتن از جنگ عبدالله با یکی از مسلمانان مکی نزاع کرد و سخنانی گفت که قرآن مستی از آنرا نقل می کند (لئن رجنا الی اللدینه لیهربن الاغرمنا الاذل) یعنی اگر بیدینه برگشتیم از ما و مکیان هر کدام که هرگز بر و توی تر بودیم آن دیگری را که ذلیل تر است بیرون خواهد کرد پس از نزول این آیه معائن و مهاجران صا را چنین تفسیر کردند که پیغمبر مسلمانان فرمان قتل عبدالله را صادر خواهد کرد و ایندو قبیله پس عبدالله بر خلاف پدر خود جوانی روشن

دل و مسلماتی با ایمان بود نزد رسول خدا آمد و گفت: شنیده‌ام که رسول خدا خون پدر مرا سخته اکنون من برای آن آمده‌ام اگر چنین تصمیمی است خود مرا مأمور فرمائی تا بیدرتک سرش را در قدمت افکنم. آنگاه گفت:

یا رسول الله بخدا قسم که پسر و جوان و زن مرد مدینه میدانند که هیچ فرزندی بقدر من در باره پدر محبت نداشته است از اینرو بیم دارم که می‌آید دیگری مأمور کشتن پدر من شود من هواطف خود را از کف بدمم و توانم قاتل پدر خود را به بینیم و کار با آنجا کشد که برای پدر منافع خود دست بغون برادر مسلماتی بی‌آلایم و کاری برخلاف مصلحت اجتماعی اسلام از من سر زند و سرانجام بهشم خدا و عسرا ن ابدی دچار گردم.

خوانندگان گرامی برآستی در تاریخ ادب و هواطف جهان کمتر عبارتی میتوان یافت با این ایجاز و اختصار و باین حرارت و روشنی از یک انقلاب روحی و طوفان احساسات و هواطف گوناگون تعبیر و حکایت کند و میدان چنگی سخت میان عاطفه و احترام و محبت نسبت به پدر و صدق ایمان و عزت و مناعت نفس یک جوان و علاقه شدید بعبادت و مصلحت اجتماع را نشان دهد.

بیچاره عبدالله جوان از یک طرف یقین دارد که پدرش کشته خواهد شد ولی باوجود این از پیشتر جز بر فرمان خدا بگاز دست نبرد و میدانند که پدرش در حقیقت کافر و وجود او برای جامعه اسلامی زیان و ضرر دارد

از طرفی هم عاطفه و احترام نسبت به پدر قلب او را بسختی میشارد و از طرف دیگر عزت نفس و آبرومندی اجازه نمیده که خون پدر را خوار گذارد و دست بانتقام نکشاید همه این هواطف متضاد یکبارگی روح و دل آن جوان را تحت فشار گذاشت و سر انجام پس از معضامه دقیق با عزم جوان و نیروی ایمان تصمیم گرفت که مشکلات را بچنان ببرد و خود را برای کشتن پدر جز چند روز تیره و تلخ در این جهان زیست نخواهد کرد. راستی در تاریخ انقلابات روحی و اخلاقی کمتر میتوان یک چنین معرکه شدید و غوغایی عجیب را مشاهده کرد که ایمان و عاطفه و اخلاق و وظیفه بچنگی چنین سخت پرداخته باشند و کسرت دل و دماغی است که در زندگی یک چنین فشار شدیدی دچار شده باشد.

اینهمه غوغا و فتنان و زودخور و گیرودار در دل و دماغ این جوان برآورد ولی قدرت روح و شدت ایمان او را همچنان بؤدب و خفاوش چشم بر حکم و گوش بر فرمان داد و حضور پیشتر داشته بود این شرح حال آن جوان بود ولی آیا میدانید پیشتر در جواب او چه گفت؟ چگونه شعله این جنگ روحی را فرو نشاند پیشتر پس از شنیدن بیان عبدالله روغوا کرد و فرمود: ما ابدان قصد کشتن پدر ترا نداریم بلکه تصمیم داریم تا هر وقت نزد ما باشد با کمال احترام و ملاحظت با او رفتار کنیم.

خوانندگان محترم! این مفوق و اغماض پیشتر که روح هر صاحب‌دلی را باهنرا می‌آورد این فروخوردن خشم و فداکاری مصلحت فردی در راه اجتماع در تاریخ اسلام میوه‌های فراوان بار آورد از یکطرف جوانی مؤمن و شرافتمند و غیور و از به‌بختی و بی آبرویی و مرگ نجات داد و از طرفی نیروی روحی و جسمی سرشار او را در راه مصلحت جامعه بونیاد اسلام چندین برابر ساخت از طرف دیگر نفوذ این ای و قدرت سیاسی و اجتماعی او را غننی کرد و قوم خودش را نسبت باو بدین ساخت مردم همه او را آزاد شده پیشتر شناختند و خواستند که خود را نیز دوستی خود زیر بارشست پیشتر

منت گرابار بافت و بطور خلاصه بر اکثرین پشت و پناه منکر باق و منافقین که دشمن داخل اسلام بودند در هم شکست و همه نقشه های یهود و دشمنان اسلام نقش بر آب شد دیروز تاج و آثار بزرگ این داستان آن بود که در سراسر جزیره اعراب میان قبیایل عرب مؤثر و مفید افتاد و زبان دوسنان اسلام را گویا و منطق دشمنان را بی اثر ساخت و بیشتر از هزاران لشکر و شمشیر و نیزه برای تسخیر دلهای مغتربائل عرب و نافع شد .

خوانندگان محترم داستان فداکاری و حق پرستی این جوان مبارک یاد جوان حق پرست هیجده ساله فداکار حسین (ع) میانه اژده همه میدانیم که من هیجده سالگی دوران جوش و خروش شریزه جنسی است و این غریزه چنان امواج نیرومندی در فکرو روح این جوان برمی انگیزد که مرصه و ابرنگر و اندیشه تنگ میکند ولی روح حق پرستی در وجود سلاله ابراهیم خلیل و وارث اسمعیل ذبیح چنان غالب و مسئولی شد که جز یاد حق در دل غیر از سخن خدا پرستی بر زبان نداشت .

در آن هنگام که کاروان شهادت بسر منزل عشق رهپیار بود علی اکبر پدر او متقلب و بریشان دید و شنید که مرا حظه میکوبد (انالله وانا الیه راجعون) جوان با کمال ادب هلت آن پریشانی را جستجو کرد پادشاه عشق فرمود اکنون خواب مرا فرا گرفته بود و در عالم رویا شنیدم که هاتف میگفت این کاروان رهپیار است و مرگ با شتاب او را تعقیب میکند هلت پریشانی من بشنیدن این خبر است زیرا این کاروان حاصل تربیت و رحمت همه پیران و ماهه افتخار اولاد آدم است .

جوان عرضه داشت مسکرای پدر ما برحق نیستیم و ما برای حق پرستی از شهر و دیار خود سربازان بیابان شهادتیم فرمود چرا بر حقیقت ما است جوان عرضه داشت . در اینصورت ما از مرگ باکی و از کشته شدن نیم نداریم در عرصه کربلا هم نخستین جوان از آل هاشم که قدم در میدان جانبازی گذاشت او بوده که با شمشیر آبدار و خون مقدسش مسلمانان را از قید استبداد و حق شکنی بنی امیه نجات داد .

و تا دامنه معشر حق پرستان جهان دو برابر مرفه معطورش با تبار شایع و دینه گریان مرصه میدارد .

(السلام علیک یا اولاد نبی این نسل خیر است و من سلاله ابراهیم الخلیل)

رساله جامع علوم انسانی